

دکتر محمد فاضلی

استاد دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

از رمز و راز نگیهای قرآنی در چینش و گزینش و سنجش

چکیده

سخن که از جلوه‌های فصل ممیز انسان از سایر جانداران است و خوانید «بیان»- بزرگترین فضیلتی که خداوند آن را به بشر ارزانی بخشیده- در دایره فصاحت و بلاغت از چنان شعاعی برخوردار می‌باشد که از صفر تا بی نهایت امتداد می‌یابد. تردیدی نیست که این صعود و نزول مولود نحوه چینش و گزینش و سازش و پوشش واحدها و اجزای بافت هنری کلام به حساب آید. زیرا مهره‌ها در نظم سخن حالت‌های نامحدود را تجربه می‌کنند و چهره‌های متفاوت را در القای بار امانت به خود می‌گیرند.

مقاله حاضر بر آن است تا گوشه‌هایی تا ممل برانگیز و مشخص در ارتباط با چگونگی چینش و گزینش و سنجش گوشه‌نشین‌ترین اعضای جمله یعنی «حروف معانی» آن هم «حروف جر»- که آن را نگین می‌خوانیم- در محدوده کوچکش چون: «علی» «فی» و «ال» از قرآن مجید مورد بحث قرار دهد. آنها را در ارتباط با ساختارهای مربوطه نبض‌شناسی کند، جلوه‌گری، الهام بخشی، پویایی و تاثیرگذاریشان را به وقت «ذکر» و «حذف» بنمایاند.

واژه‌های کلیدی:

حروف جر، نگین، مهره‌ها، چینش، گزینش و سنجش.

سخن، شعر یا نثر، که واحدهایی کوچک چون: «کلمه» و «جمله» آن را شکل می‌دهند، هنگامی ارزش هنری می‌یابد که از آفرینش خاص جان بگیرد. در ترکیبی نظام‌مند، ترتیبی سنجیده و دقیق، تألیفی قوی و استوار، همراه مضمونی دلنشین و بدیع جلوه کند و بافتی سحرانگیز آن را پوشش دهد. اجزا و واحدهایش از جنبه‌های مختلف چینی و گزینشی آزمایش شوند تا نقش آفرینیهای خود را در همدمی و ترکیب با گروههای متنوع، از جمله: فعلهای جوارحی، ادراکی، انفعالی، حرکتی، و ایستایی و... به نحو مطلوب نشان دهند. شایسته است مهره‌های سخن هنری در القای پیامها و نکته‌های مایه گرفته‌شان از نظم سخن، پرفوت و فن باشند، گاهی پرده از روبرگیرند و جلوه‌گری کنند و نکته بر زبان آورند؛ و دیگر گاه نجیبانه رو در حجاب کشند و از ورای آن به رمز و راز و جادوگری بپردازند. زمانی در صدرنشینی سخن را بارور کنند و بیارایند؛ و دیگر وقت به اقتضای مقام در پایان جمله نشینند و مهر سکوت را بشکنند و هدهدوار از شگفتیها و تازگیها خوش، خبر آورند.

آری مهره‌های هنری در نظم سخن حالت‌های نامحدود را تجربه می‌کنند و چهره‌هایی متفاوت را از خود ارائه می‌دهند تا پیامهای تازه را بر زبان آورند. از این روی واژه‌ها و اجزای کلام در بافت هنری پیوسته در چرخش و گردش‌اند و آشنادایی؛ عرفها و عادات تکراری و همچنین راه و رسم دیرینه را زیر پا می‌نهند تا طرحی نو درافکنند. در دایره سخن و سلسله آن، جایی خاص برای خود نمی‌بینند تا اسیرش گردند، زیرا سلسله جنبان آنها اندیشه و فکر و تخیل پویای هنرمند است که جان تازه در آن قالبها می‌دمد. دنیای هنرمند عالم دیگر است: اندیشه‌اش در جوش و خروش، بیانش بیانی نو، و پیامش نوایی دلنشین. مهره‌ها در نظم هنریش چنان توانی گیرند که نه تنها در حالت‌های همسو و هم‌صدا جادوگری کنند؛ بلکه در صورتهای متضاد نیز رمز آفرینی نمایند: چنان که اگر وقتی با ظهور و طلوع خود برغناهی سخن بیفزایند و آن را قوت بخشند؛ با افول و غروبشان نیز توان کلام را بالا برند، و همان‌گونه که با تعین و تشخیص و تکیه زدن بر کرسی نظام هنری زیب و فرّ بیان را افزایش دهند، باهاله محجوبی و مستوری نیز رمز و راز شعر و نثر را دلکش‌تر و تأمل خواننده و شنونده را بیشتر کنند.

عبدالقاهر جرجانی (۵۴۷۱) بزرگ پیشوای سخن سنجان، و نظریه‌پرداز حصر هنر

کلام در نظم و ترتیب مایه گرفته از تجسم ذهنی تخیلی معانی - در لحظاتی که شمارش

معکوس شروع می‌شود و لحظات انفجار خلق و آفرینش فرا می‌رسد- وجوه مختلف نظام سخن و حالت‌های آن را نامحدود می‌داند و چنین تصریح می‌کند: «فاعلم أنَّ الفروقَ و الوجوهَ كثيرةٌ ليس لها غايةٌ تقف عندها، و نهايةٌ لا تجد لها ازديادا بعدها» آن گاه وی به دنبال همین مطلب در ارتباط با شکل‌گیری وجوه هنری سخن می‌افزاید: «ثم اعلم أنَّ ليست المزية بواجبة لها في أنفسها، و من حيث هي على الاطلاق، و لكن تعرض بحسب المعاني والأغراض التي يوضع لها الكلام، بحسب موقع بعضها من بعض، و استعمال بعضها مع بعض». (دلائل الاعجاز، ۱۴۱۳: ص ۸۷) و شبیه این قسمت اخیر را هم در (اسرار البلاغه، ۱۴۱۲: ص ۵) متذکر می‌گردد.

نگارنده در مقاله‌ای که در پیش رو دارد بر آن است تا در کنار گوشه‌های تأمل برانگیز و مشخص سخن چون: «چینش، گزینش و سنجش» و «ذکر و حذف» توقف کند، و این حالتها را در جزئی‌ترین واحد کلام، محدودترین مصادیق بیان و گوشه‌نشین‌ترین اعضای جمله؛ یعنی «حروف معانی» آن هم «حروف جر»- که نگین می‌خوانیم- در شماری بسیار معدود چون «غلی» «فی» و «ل» از قرآن مجید مورد بحث و بررسی قرار دهد. زیرا نیک می‌داند که در بیان ارزشهای فنی و هنری کلی‌گویی و دل سپردن به تکرار مصطلحات ره به جایی نبرد و مشکلی را حل نکند، و به جای آن شایسته است به سراغ جزئیات رفت؛ نبض آنها را شناسایی کرد، ویژگی‌هایشان را تبیین نمود، و زیبایی‌ها و نقش‌آفرینی‌های هر یک را در نظام عبارت عذری موجه نهاد، و گرنه مصداق بیت ذیل پیش آید:

يقولون أقوالا و لا يعلمونها ولوقيل: هاتوا حقاوا، لم تحقوا

(عبدالقاهر، ۱۴۱۳: صص ۳۶-۴)

- سخنانی را بر زبان می‌آورند و معنی آنرا نمی‌دانند، چنانچه گفته شود تا بیایند آن را بیان و اثبات کنند از عهده بر نیایند-

در ارتباط با موضوع مقاله، بستر اصلی آن را دو آیه شکل می‌دهند که بارها به مناسبت‌های مختلف بر زبان می‌آیند و تکرار می‌شوند و ساده و سریع از کنارشان در می‌گذرند؛ یعنی با وجود نزدیکی دور، و در عین مأنوسی مهجور، و در آشنایی ناشناخته

مانده‌اند. «ویتگنشتاین» یادآور می‌شود: «مهم‌ترین جنبه‌های یک موضوع، به دلیل سادگی و آشنا بودن، از نظر پوشیده می‌ماند؛ انسان از توجه به چیزی که همواره در برابر چشمانش قرار دارد، عاجز است.» و «اشکولوفسکی» هم در زمینه «غریبان قریب» چنین می‌آورد: «ساکنان نواحی ساحلی آنچنان با صدای غرّش امواج آشنایند که آن را اصلاً نمی‌شنوند. به همین ترتیب ما نیز به ندرت واژه‌هایی را که بر زبان می‌رانیم می‌شنویم.» (چامسکی، ترجمه کورش صفوی، ۱۳۷۸: ص ۴۰)

مورد اول از بستر مقاله آیه‌ای است در ارتباط با داستان «موسی» است که سر راهش دختران «شعیب» نبی، یا شیخ پیر را در آب دادن چهارپایانشان یاری می‌دهد و پدر، او را می‌خواند تا عمل نیکش را ارج نهد:

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»

(القصص/۲۵) - یکی از آنان با شرمی خاص گام زنان نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را می‌خواند تا همیاری تو را پاداش دهد. - در این آیه مجموعه‌ای از سه فعل «جاءت» و «تمشی» و «قالت» جارو مجرور «علی استحیاء» را نگین‌وار در برگرفته‌اند، و با چینش و گزینشی که در بافت و ترکیب این «مجموعه» و «حرف جرّش» به کار رفته است؛ پیام رسانی و جلوه‌گری و الهام بخشی آنها چند برابر گردیده و گستردگی و قوت بیشتر یافته، که در ذیل بدانها پرداخته می‌شود.

الف) قلمرو و محدوده فعلهای سه گانه:

(۱) «جاء» - این فعل که معمولاً در زبان فارسی به «آمد» ترجمه می‌شود، برخی از لغت دانان چون «ابن منظور» مؤلف «لسان العرب» آن را مرادف و برابر فعل «أتی» می‌نهد. برخی دیگر چون «راغب اصفهانی» بین آنها تفاوت قائل است و اولی را عام تر به حساب می‌آورد، زیرا «أتی» جنبه آمدنی دارد که به سادگی و آسانی صورت گیرد. از سویی دیگر گاهی در «أتی» ملاحظه قصد و اراده بدون حصول فعل کفایت می‌کند، بر خلاف «جاء» که ناظر بر حصول و تحقق خود فعل است (مفردات: بی تا). اما بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که «أتی» غالباً در هاله‌ای از غموض و شک، جهل و تکذیب، و غیب و فقدان قصد رخ می‌دهد؛ و «جاء» در فضایی از روشنی و یقین، علم و تصدیق و تحقق و

قصد. از آن جمله آیه (اعراف/۱۲۹) از زبان قوم «موسی»: «قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»- موسی را گفتند- «ما، هم پیش از آمدنت شکنجه شدیم و هم پس از آن.» تردیدی نیست قوم «موسی» از آمدن و ارسال وی از جانب خداوند یقین نداشتند و برایشان مسألهٔ مأموریت او روشن نبود، بر خلاف زمانی که این کار تحقق پیدا می‌کند و مشهود و معلوم همه می‌گردد. (محمدنورالدین، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م: ص ۱۵۱)

فعل «جاء» در استعمال قرآنی با گروهی از حروف جر چون: «باء» و «مِن» و «لام» و نیز «علی» به کار رفته است، مانند: «ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى» (طه/۴۰) - موسی! تو سر وقت آمدی-

۲) «مَشِيٌّ»- این فعل، که در فارسی به «راه رفت» «حرکت کرد» «ره سپرد» «روان شد» ترجمه می‌شود، لغت دانان زبان عربی محدودهٔ آن را چنین ترسیم می‌کنند: «مَشِيٌّ»: جا به جا شدن، انتقال از محلی به محلی دیگر از سر قصد و اراده. (راغب: مادهٔ مشی) گام نهادن و پیاده رفتن با شتاب یا آرام. (هنریکوس، ۱۹۹۹ م: ص ۳۶۵) اما در استعمال قرآنی: از جایی به جایی شدن است روی «پا» یا «دست و پا» و یا «شکم» مانند: «مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» (النور/۴۵) و گاهی هم کنایه از سعایت و سخن چینی، مانند: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ» (القلم/۱۱)- پذیرا مباش هر سوگند خواره، خوارِ عیب‌جوی، دویه هم زنِ سخن‌چین-

این فعل، در قرآن با سه حرف جر: «فی» و «علی» و «باء» به کار رفته است؛ با اولی «نه» بار در هاله‌ای از تمکن و استقرار، فرورفتن و گرفتار آمدن، دامن گیر بودن و محاط شدن. با دومی «هفت» بار، بیشتر در فضایی از استیلا و تفوق و سبک‌بالی و اختیار و جنبه‌های مثبت. با سومی «چهار» بار در محیطی از سببیت و واسطه‌گری و توسل.

۳) «قال» «قَوْل» هر لفظی (معنی‌دار) را گویند که از زبان برآید، کامل یا ناقص. (ابن منظور: مادهٔ قَوْل) واژهٔ موردنظر در استعمالات «قرآنی» مفاهیم مختلف و جوهی متنوع دارد، از آن جمله: یکی، گفتار و سخن یا بافت و ساختاری معنی‌دار شکل گرفته از حروف که به تلفظ درآید؛ اعم از اینکه «جمله» باشد یا مفرد. این وجه ظاهرترین

کاربردهای ماده مورد بحث است و عبارت «قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ» نمونه‌ای از مصادیق آن به حساب می‌آید.

دیگر وجه، مفاهیمی ذهنی بر زبان نیامده و تصوّرات نفسی است، مانند: «يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ» (المجادله/۸) - با خود می‌گویند: چرا خداوند ما را عذاب نمی‌دهد - در این آیه چنان که مشاهده می‌شود باور و حدیث نفس که به زبان نیامده است «قول» گفته شده. سه دیگر، الهام و به خاطر آوردن است؛ مانند: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» (الکهف/۸۶) - به «ذوالقرنین»: الهام بخشیدیم که می‌تواند واکنش سخت نشان دهد؛ یا با آنان شیوه‌ای نیک در پیش گیرد - چنانکه از اخبار و روایات بر می‌آید در این مورد خطابی از جانب خداوند صورت نگرفته است، بنابراین فعل «قُلْنَا» در معنی «الهام» تلقی می‌شود. (ر.ک: راغب، ماده قول)

ب) فاعلهای سه‌گانه، سازش و سنجش آنها:

عامل مجموعه فعل‌های سه‌گانه، دختری است که پدر پیرش او را نامزد مأموریتی می‌کند تا به انجامش رساند، ولی شرم و حیا چون سایه وی را دنبال می‌کند، کردار و رفتارش را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما نه در حدی که از مأموریت و ابلاغ آن باز ماند. فعلها در سازش و سنجش و هماهنگی با فاعل خود و بهره‌گیری از نگین «علی استخیاء» مراحل رسالت را به خوبی انعکاس می‌دهند، وضع ظاهری و باطنی پیام رسان را در برخورد با آنچه پیش آمده است به تصویر می‌کشند. فعل اول - با توجه به فضای گسترده‌ای که مفهوم کلمه در بر گرفته است - چنان که قبلاً بدان اشارت رفت - و نیز حرف «فاء» که بر سر دارد و تعاقب بلافصل را می‌رساند، پیامهای ذیل را تجسم می‌بخشد:

اولاً - سرعت امتثال فرمان پدر.

ثانیاً - قصد و اراده هدفی مشخص.

ثالثاً - دشواری و سختی آمدن در تنهایی.

رابعاً - حصول و تحقق خود فعل.

فعل دوم- کیفیت جابه جا شدن فاعل را می‌نمایاند، و همچنین نشان می‌دهد که وی طول مسیر را پیاده طی می‌کند، آن هم گران و دشوار و سخت.

فعل سوم- اهداف ذیل را تعقیب می‌کند :

گشودن راز «آمدن» .

انعکاس دعوت مؤکد پدر .

قصد تلافی کردن عمل انسانی «موسی» .

ج) جار و مجرور یا نگین «علی استخیا» در سنجش و گزینش و چینش:

«حیاء» یا «حیا» که در فارسی «شرم» نامیده می‌شود، حالتی را گویند که در ارتکاب عملی ناپسند، یا آنچه ترکش بهتر از انجامش باشد به انسان دست می‌دهد. (هنریکوس، ۱۹۹۹م، الحیاء) «حیاء» گرفتگی نفس در برابر ارتکاب زشتیها. (راغب: حَیَّ) در مورد «علی» ذیل فعل «مشی» یادآور شدیم که این حرف بیشتر در فضایی از تفوق و استیلا و سبک بالی و برکشیدن و پرکشیدن و جنبه‌های مثبت به کار می‌رود، برخلاف «فی» که ویژگی افاده فرورفتن و غرق شدن، وابستگی و استقرار، محاط بودن و دربرگرفتنی است. برای توضیح بیشتر در این زمینه، شاید به‌جا باشد یکی از آیات قرآن را یادآور شویم که دو حرف «فی» و «علی» در آن برابر هم قرار گرفته‌اند و در دو فضای مختلف می‌درخشند، و آن آیه (۲۴/سبأ) است که پیامبر(ص) به دنبال سخنان بلیغ خود با مشرکان، آنان را از سرحکمت و انصاف و فرصت برای تأمل چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «و إنا أوتیاکم لعلیٰ هدیٰ او فی ضلالٍ مبین»- همانا ما و شما یکی بر هدایت است و دیگری در گمراهی- رسول خدا در این خطاب از قاطعیت و تعیین پرهیز می‌کند هر چند ساختار و فضای کلام آن را الهام می‌بخشد.

چنانکه ملاحظه می‌شود «هدایت» و «گمراهی» دو حالت متضادند هر یک با ویژگی‌های خاص خود و پیامدهای مشخص؛ یکی رهبری می‌کند دیگری رهبری، اولی برمی‌کشد دومی زیر می‌کشد، هدایت دستگیر است و گمراهی دامن گیر. بنابراین «علی» و «فی» با توجه به زمینه شخصی هر کدام، و هاله‌هایی که آنها را فراگرفته است

به جا و زیبا گزینش و چینش شده‌اند، زیرا نور و روشنی، برافرازد و برآورد و رهایی دهد؛ و تیرگی و تاریکی، درکشد و در دام کشد.

با عنایت به آنچه گفته آمد و زمینه‌ساز حضور هر یک از دو نگین «علی» و «فی» یادآور می‌شود که حالت حجب و حیا سکه‌ای دو رویه می‌ماند؛ بدین معنی هم دستگیر و هم دامن‌گیر، هم شخصیت‌ساز و هم شخصیت‌باز. زیرا اعتدال آن گشوده است و افراطش گشوده، به اندازه‌اش زیور و نامیزانش زیر آور؛ متوسط آن پری که صاحبش را برکشیدن آورد، و زیادش گردابی که گرفتارش را در خود فرو برد. از آنجا که حُجُب و حیای پیام رسان پدر پیر، در آیه ۲۵/قصص جنبه طبیعی داشته است و از افراط و تفریط بر کنار بوده و مانع ابلاغ پیام نگردیده، واژه «استحیاء» در راستای «ائتلاف لفظ و معنی» و چینش رمزآمیز، نگین حرف جر «علی» را بر سر نهاده نه دستبند «فی» را به دست بسته، و گرنه هر دو حرف در ظاهر خالی از اشکال اند.

نقش اعرابی جارومجرور «علی استحیاء» و تأثیر آن در گستردگی بار معنایی فعلها، و نیز تصویرسازی و نقاشی مأموریت انجام گرفته.

گروهی از مفسران و قرآن‌پژوهان از جمله «طبری» (م ۳۰۱ هـ) «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ هـ) و علامه طباطبایی از تصریح به مسأله اعراب عبارت مورد نظر گذشته‌اند. (ر.ک: جامع البیان ۳۸-۳۹/۲۰-۳۸ و تبيان: ۱۴۳/۸ و المیزان: ۲۶/۲۰) و دیگر گروه مطالبی به اختصار یا تفصیل یادآور شده، از جمله: «زمخشری» (م ۵۲۸ هـ) به عبارت «فی موضع الحال» و «عکبری» (م ۶۱۶ هـ) به «حال» بسنده می‌کنند. (ر.ک: کشف ۴۰۲/۳ و إملأ ما من ۱۷۷/۲). «فخر رازی» (م ۶۱۶ هـ) اگرچه عبارت «زمخشری» را تکرار می‌کند ولی در آخر نکته‌ای قابل تأمل و مفید می‌افزاید که: «برخی - از قراء - بر فعل «تَمْشِي» وقف می‌کنند و سپس تتمه آیه را با "علی استحیاء قالت" از سر می‌گیرند.» (تفسیر کبیر ۲۴۰/۲۴) این نکته می‌رساند که «جار و مجرور» مورد بحث از نظر اعرابی وابسته به فعل «قالت» است.

چنانکه ملاحظه می‌شود مطالب تصریح شده از جانب این بزرگان محدود و مختصر است؛ ولی «طبرسی» (م ۵۵۲ هـ) و «ابوالسعود» (م ۹۵۱ هـ) پا فراتر می‌نهند: اولی «علی استحیاء» را حال از فاعل «تَمْشِي» یا حال دوم از فاعل «جاء» به حساب می‌آورد، چون «تَمْشِي» خود حال اول است. (مجمع البیان ۲۴۷/۴) دومی، بخشی از سخن «طبرسی» را - که «علی استحیاء» حال از فاعل «تَمْشِي» به شمار می‌آید که خود حال از فاعل «جاء»

- تکرار می‌کند، و تذکر می‌دهد که جارومجرور در این صورت استمرار شرم و حیا را در هر دو حالت «آمدن» و «گام نهادن» می‌رساند نه «آمدن» تنها. (ارشاد العقول: ۹/۷)

با تکیه بر مجموع سخنان سه بزرگوار اخیر، می‌توان نتیجه گرفت که «جارومجرور» بحث انگیز ما، صلاحیت وابستگی و ارتباط با هر سه فعل «جاء» و «تَمْشِي» و «قَالَتْ» را دارد. اکنون با توجه به چینش خاص «علی استخیا» در جایگاهی که بدان فرا ارتباط بخشیده است، و در نظر گرفتن تذکر «ابی سعود»؛ هاله‌ای از شرم و حیا را بالای سر هر سه فعل می‌بینیم و سیمای آنها را در پوششی دیگر و افقی گسترده‌تر می‌یابیم. این تحوّل معنایی و توسع محتوایی که مولود بافت مخصوص سخن و نشانیدن کلمات در جایگاه ویژه خود می‌باشد، هر سه فعل را در برمی‌گیرد، نه تنها «تَمْشِي» و «قَالَتْ» را چنانکه نویسنده «الجملة العربية و المعنی» حدس زده است. (السامری، فاضل، ۱۴۲۲: ۲۳۲)

اما تاثیر «علی استخیا» در نقاشی و تجسم بخشی حرکات و حالات و فعل و انفعال پیش آمده، با در نظر گرفتن فعلها و بالا رفتن ظرفیت معنایی آنها؛ هر چند زیاد است ولی آنچه بدان پرداخته شده از کم کمتر است؛ مانند: روگرفتن با آستین لباس، پیشانی گرفتن با دست، فاصله گرفتن از خط مَشِي مردان در طول مسیر. (ر.ک: طبری، زمخشری، طوسی، فخر رازی، و طبرسی: ۳۸-۳۹/۲۰، ۴۰۲/۳، ۱۴۳/۸، ۱۴۳/۲۴، ۲۴۸/۵) در حالی که بسیاری از جنبه‌های دیگر در ارتباط با «علی استخیا»- که نکره منون است و افاده تفخیم می‌کند و برجستگی خاص را می‌رساند (علامه طباطبایی ۲۶/۲۰)؛ و نیز برخوردار از گزینش و چینشی که هر سه فعل را زیر چتر خود می‌گیرد- وجود دارد سزاوار بحث و بررسی، که به اختصار به آن پرداخته می‌شود:

در قضیه پیام رسانی دختر از جانب پدر به موسی، و زیبایی و شکوه تعبیر قرآنی آن، سه اصل را نباید نادیده گرفت:

یکی **مسأله کلمه «استخیا»** است که به صورت «مصدر باب استفعال» و «نکره» و «منون» آمده و حاکی از کشش شخصی به حیا و شرم، گستردگی عوامل آن و قوت و قدرت در تاثیر گذاریش. افاده کشش شخصی از آنجا دریافت می‌شود که از معانی باب استفعال طلب و تمایل نفس در فعل و عمل مربوطه است. اما درباره عوامل شرم و حیای سخت پیش آمده می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

(۱) تربیت خانوادگی و عفت اعتقادی.

(۲) خروج از حریم خانه در تعقیب هدفی غیرمتعارف و تجربه نشده و در معرض دید قرار گرفتن خود شخص .

(۳) روان شدن به تنهایی و با مرد بیگانه روبرو گشتن .

(۴) آغازیدن سخن و مخاطب قرار دادن مردی غریب و مسافر .

(۵) دشواری و سختی برخورد دوم با موسی، نسبت به برخورد اول. زیرا در نوبت اول موسی بود که به نزد دختران در مکانی که جا گرفته بودند رفت، هم اوسخن آغاز کرد، از سوی دیگر دختران نیز تنها نبودند .

(۶) ناآشنا و بیگانه به منزل آوردن .

مسأله دوم چینش خاص جار و مجرور است به گونه‌ای که می‌توان با هر سه فعل در ارتباط باشد و وابستگی و تعلق خود را به آنان تعمیم دهد. چنانچه بافت حاضر آیه تغییر می‌کرد و جایگاه «علی استخیا» به هر مکان دیگر منتقل می‌شد یقیناً گستردگی موردنظر از دست می‌رفت، و به تبع آن قدرت و قوت «استخیا» نیز تضعیف می‌گشت.

مسأله سوم حضور فیزیکی سه فعل «جاءت» و «تمشی» و «قالت» است که هر سه در پیام رسانی خود فعال شده و رفتار و حالات پیام رسان را دقیق به تصویر کشیده‌اند. آنها بر اثر بافت خاص جمله، گزینش و چینش هنری کلمات، از تعمیم وابستگی و ارتباط تنگاتنگ «علی استخیا» بهره گرفته‌اند؛ در سنجش، ظرفیت معنویشان بالا رفته است و خود پویا شده‌اند؛ و در مجموعه عوامل تاثیرگذار ذیل که مولود «استخیا» است و ثمره آن، رخ نموده و تجسم یافته‌اند:

(۱) سنگین حرکت کردن و گران شدن گامها.

(۲) سر به زیر بودن، چشم‌پوشی از دور و بر، و مستوری.

(۳) کج روی و فاصله‌گیری از نامحرمان.

(۴) لغزیدن و پا در دامن انداختن.

(۵) مضطرب بودن و نَفَس‌ها به شماره افتادن.

(۶) بریده سخن گفتن و جمله‌ها را ناقص و ناتمام گذاشتن.

(۷) سرخ شدن و عرق در پیشانی آوردن.

انعکاس حالتهای روحی و عاطفی متکلم در بهره‌گیری از قیود و وابسته‌های عبارات و جمله، و تجسم و عینیت یافتن آنها؛ و همچنین تاثیرگذاری جنبه‌های روانی و خلقی بر

رفتار و حرکات ظاهری شخص، و نیز بر نحوه شکل‌گیری و نقاشی اعمالی که از وی سر می‌زند از دید سخن‌سنجان و نبض‌شناسان کلام بلیغ پنهان‌نمانده است، و در مناسبت‌های مختلف از آن یاد کرده‌اند. از آن جمله در بیت ذیل از «نُعَيْمِ بْنِ حَارِثِ بْنِ يَزِيدِ سَعْدِي» (مرصعی؛ ۹۷۰م: ۱۴۲/۱):

تَقُولُ - وَصَكَّتْ وَجْهَهَا بِيَمِينِهَا - : أَبْعَلِي هَذَا، بِالرَّحَى الْمُتَقَاعِسِ؟!!

- زن درحالی که با دست راست خود صورتش را می‌زد گوید: مگر همسرم این خمیده بر آسیای دستی است؟! -

گویندهٔ بیت که همسر زن متعجب است و حالت وی را باز گو می‌کند؛ روزی میهمان برایش می‌رسد و از سر اکرام و خدمت و پذیرایی دست به آسیا می‌برد، نامزدش با گروهی از زنان بر وی می‌گذرند و از سر تعجب و تحقیر و انکار، واکنش فوق‌را نشان می‌دهد که در بیت حاضر به خوبی نقاشی شده است. زیرا جمله «وَصَكَّتْ وَجْهَهَا...» قید حالت است و شدت انکار و شگفتی زن را می‌رساند و حالت روحی و عاطفی وی را تجسم می‌بخشد. چنانچه عبارت مورد نظر در بیت حضور نداشت هر چند تعجب و انکار آسیب نمی‌دید؛ اما از شدت وحدتی که بر صورت دست برند و آن را بکوبند و قوت و قدرت آن حالت را نشان دهند خبری نبود. (ابن جنی: ۱۳۷۱/۱: ۲۴۵)

و نیز ابیات زیر از «شغفای» که شرم و حیا و عفت زنی را می‌ستاید:

لَقَدْ أُعْجِبْتَنِي لَا سُقُوطًا قِنَاعُهَا إِذَا مَا مَشَتْ، وَلَا بَدَاتٍ تَلَفَّتْ
كَأَنَّ لَهَا فِي الْأَرْضِ نِسِيًّا تَقْصُهُ عَلَى أُمَّهَا، وَإِنْ تُكَلِّمُكَ تَبَلَّتْ

- به راستی او، در راه رفتن که نه پوشش کنار می‌رفت، و نه به این سوی و آن سوی می‌نگریست، مرا به شگفت آورد. گویا وی در زمین گمشده‌ای دارد که سخت آن را می‌جوید (و سر بردارد) و اگر با تو سخن گوید بریده بریده باشد و کلامش کوتاه -
تردیدی نیست جلوه‌هایی که شاعر در این ابیات به نمایش می‌گذارد و او را خیره و متعجب می‌سازد برآمده از حیا و عفت شخصیت مورد نظر است، تا آن جا پوشیدگی و حجاب، راه رفتن، سخن گفتن، توجه و نگرستن، و سر به زیر انداختن را تحت تأثیر قرار می‌دهد و «شاعر» آن‌ها را به تصویر می‌کشد.

دیگر مورد- در ارتباط با موضوع گفتار حاضر: «نگین‌های قرآنی»- چینش حروف جرّ «علی» و «ل» و چگونگی بهره‌گیری از آن‌ها در آیه وصف الحال کم فروشان است: «الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون / و إذا کالوهم أوزرُتوهم یخسرون» (المطففین/۲-۳)- آنان که هر گاه از مردم پیمانانه کشند برمی‌گیرند، و آن‌گاه برای مردم پیمانانه کنند کم می‌دهند-

چنانکه ملاحظه می‌شود مجموعه واژگانی که پُر کشیدن پیمانانه از دیگران را در بخش اوّل آیه نشان می‌دهد عبارت است از حرف جرّ «علی» و فعل‌های «اکتالوا» و «یستوفون» با پیام‌های خاص ذیل :

الف- «علی» در اصل معنی «استعلا و تفوق» را می‌رساند. از آن جا که گرفتن حق به صاحبش اجازه مطالبه و کشاندن طرف مقابل به پرداخت می‌دهد نوعی برتری و استیلا از جانب حق‌دار به نظر می‌رسد، که این استیلا ممکن است در مواردی به تعدّی و تجاوز به حقوق کشیده شود. پیامد این تحلیل در پیام‌رسانی حرف جرّ مورد نظر، افاده معنی ضرر و زیان در گروه مربوطه است.

ب- گزینش «علی» در برابر «من» در ساختار مجموعه فوق است، هر چند «فراء» (۲۰۷ م. هـ) یادآور می‌شود که دو حرف جرّ حاضر در مقام گرفتن حق به جای یکدیگر به کار می‌روند، «واکتلت علیک» با «اکتلت منک» برابر است. (معانی القرآن ۲۴۶/۳) ولی تردیدی نیست که گزینش حاضر؛ یا ترجیح «علی» بر «من» در ساختار مورد نظر به خاطر القای مفهوم «ضرر» در فضای جمله است (زمخشری: ۷۱۹/۴)

ج- چینش خاص «علی» است در وسط دو فعل «اکتالوا» و «یستوفون». این چینش، به حرف جرّ امکان می‌دهد تا با هر کدام از فعل‌هایی که وی را در برگرفته‌اند وابستگی ساختاری و دستوری پیدا کند و به تبع آن دایره تأثیرگذاری زیان و ضرر خود را به هر دو فعل بکشاند.

اما نقش خود فعل‌های «اکتالوا» و «یستوفون» در انعکاس رفتار زشت پیمانانه‌کشان، یکی اینکه آنها از باب «افتعال» و «استفعال» اند که تلاش و کوشش و مجاهدت در راستای خود عمل و از بین بردن موانع کامیابی در آن را می‌رسانند. (رضی ۱۳۹۵ هـ: ۱۱۰/۱) دو دیگر گزینش «پیمانانه» است و کنار گذاشتن توزین، زیرا «پیمانانه» بیشتر

امکان حیف و میل را به تبهکار می‌دهد تا توزین (آلوسی: ۱۱۹/۱۰) سه دیگر فعل‌ها در چینش با «علی» سیطره و ستم را در حق مردم نیز با خود حمل می‌کنند. (ر.ک: سامرائی، ۱۴۲۱: ص ۲۳۱)

بنابراین گزینش و چینش مجموعه فوق با محوریت حرف جرّ «علی» کنش و کوشش و ربایش آلوده پیمانها را زیبا به تصویر می‌کشد، و کشش و لرزش و ریزش «کیل» را در چنگال تبهکاران و ربایشگران در برابر چشم مجسم می‌کند.

دیگر مجموعه واژگان بخش دوم آیه که از نقص «پیمانۀ» کاهندگان خبر می‌دهد فعل‌های سه‌گانه «کألوا» «وزئوا» و «یخسرون» است که هر کدام در حدّ ذات خود در خور توجه است. از جمله دو فعل اول از ثلاثی مجرد گزینش شده‌اند و فاقد تلاش و کوشش و مجاهدت درون متنی در تحقق خود عمل، زیرا این خود تبهکار است که مالی را کاستنی برای دیگری پیمان می‌کند یا می‌سنجد. دیگر اینکه پیمانۀ در این بخش توأم با سنجش آمده چون کاهندگی و اختلاس در هر دو صورت امکان‌پذیر و غیرمتعذر است. سه دیگر هر دو فعل به صورت «کألوالهم و کألوهم» و «وزئوالهم و وزئوهم»- یعنی با ذکر حرف جرّ «ل» و حذف آن- استعمال دارند.

اما از آن جا که در مجموعه دوم، سخن از کاهندگی و کاستن است و شتاب در اخفای خدعه هر دو فعل از باب «ائتلاف لفظ و معنی»- هماهنگی تعبیر و محتوا- و مشارکت در تصویرسازی و تجسم بخشی مصداق، «حذف» را گردن نهاده و کاستنی را پذیرفته‌اند. این جانب در ارتباط با حذف حرف جرّ دو فعل مورد بحث، در هیچ یک از تفسیرهایی که در اختیار بود و کم هم نبودند جایی مشاهده نکرد که توجیهی مبتنی بر لحاظ کردن هماهنگی لفظ و معنی و مشارکت در تجسم بخشی مدلول و محتوا، آمده باشد تا به بیان نکته‌ای بیانجامد.

آخرین فعل مجموعه دوم «یخسرون» است و از باب افعال که عمل کم فروشان را برملا می‌کند. از خانواده فعل مورد نظر «خسر» و «خسران» باشد که نقص و خلل در سرمایه را گویند، و برای شخص و کارهایش ساری و جاری است چنان که گویند: خسر فلان و خسرت تجارتته. (راغب: ماده خسر)

زجاج (۱۳۱۱) گوید: «فعل مورد بحث در لغت از ثلاثی مجرد و باب افعال هر دو به معنی کم فروشی به کار می‌رود، گویند: «أَخْسَرْتُ الْمِيزَانَ وَ خَسِرْتُهُ» ولی کسی را نمی‌شناسم فعل مورد بحث را در قرآن به صورت «یخسرون»- ثلاثی مجرد- قراءت کرده باشد.» (ابن منظور، ماده خسر)

تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد ماده «خِسر» اگر چه به صورت‌های مختلف در قرآن به کار رفته است اما در مورد نقص در «اموال» و «کَیْل» اسم فاعل و فعل آن فقط از «باب افعال» آمده که خود تامل برانگیز باشد. شاید بتوان گفت: ضمهٔ ماقبل «خاء» حلقی گلو خراش با عمل نقص و کاستن کم فروشان هماهنگی و همسازی بیشتر از «فتحة» خفیف دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. آلوسی، ابوالفضل، شهاب الدین، محمود (۱۲۷ م هـ): «روح المعانی» تصحیح محمد حسین عرب، بیروت- لبنان، دارالفکر
۲. ابن جنی، ابوالفتح عثمان بن جنی: «الخصائص» تحقیق محمد علی نجّار، بیروت- لبنان، دارالکتب العربی
۳. ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵ هـ): «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه
۴. ابوالسعود، محمد بن محمد العمّادی: «ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم»، بیروت- لبنان، داراحیاء التراث العربی
۵. جامسکی، (۱۳۷۸): «زبان و هنر» ترجمه کورش صفوی، تهران، انتشارات هرمس
۶. جرجانی عبدالقاهر، عبدالرحمن بن محمد، ابوبکر، (۴۷۱ هـ): «اسرار البلاغه» (۱۴۱۲ هـ) تحقیق محمد شاکر، قاهره، نشر مطبعة مدنی
۷. جرجانی عبدالقاهر، عبدالرحمن بن محمد، ابوبکر: (۴۷۱ هـ) «دلائل الاعجاز» (۱۴۱۳ هـ) تحقیق محمد شاکر، نشر مطبعة مدنی، قاهره
۷. راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد بن المفضل: «مفردات الفاظ القرآن» تحقیق ندیم مرعشلی، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه
۸. رضی، محمد بن حسن استرا آبادی (۶۸۶ هجری): «شرح شافیة» تحقیق جمعی از استادان نامور مصر، بیروت- لبنان، دارالکتب
۹. زمخشری، جارالله، محمود بن عمر (۵۲۸ هـ): «کشاف» (بی تا) نشر ادب الحوزه
۱۰. سامرآبی، فاضل صالح: «الجملة العربية و المعنی» (۱۴۲۱ هـ) دارابن حزم، بیروت- لبنان
۱۱. طباطبایی، علامه سیدمحمد حسین: «المیزان فی تفسیر القرآن» منشورات جامعه مدرسین قم
۱۲. طبرسی، ابوعلی، فضل بن حسن: «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» (۱۴۰۳ هـ ق) نشر کتابخانه آیه الله مرعشی قم
۱۳. طبری، ابوجعفر بن جریر (۳۰۱ م) «جامع البیان فی تفسیر القرآن» بیروت- لبنان، دارالمعرفه
۱۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسین (۴۶۰ هـ): «تبیان فی تفسیر القرآن» به اهتمام آقا بزرگ تهرانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت- لبنان
۱۵. عکبری، ابوالبقاء عبدالله بن حسین (۶۱۶ هـ): «املاء ما من به الرحمن» تصحیح و تحقیق ابراهیم عطوه عوض، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر (۱۳۸۹ هـ)
۱۶. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین (۶۰۶ هـ): «تفسیر کبیر» داراحیاء، بیروت- لبنان
۱۷. فراء، ابوزکریا، یحیی بن زیاد (۲۰۷ م هـ): «معانی القرآن» تحقیق احمد یوسف نجاتی دارالسرور، بیروت- لبنان
۱۸. محمد نورالدین المنجد: «التراذف فی القرآن الکریم» (۱۹۹۷ م) دارالفکر، دمشق
۱۹. مرصفي، سید بن علی: «رغبه الأمل من کتاب الکامل» (۱۹۷۰ م) مکتب الاسدی، تهران
۲۰. هنریکوس: «فوائد اللغة فی الفروق» (۱۹۹۹ م) مکتبه الثقافه الدینیة

دکتر تقی وحیدیان کامیار
استاد دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

مصدر نما یا مصدر فعل مرکب

چکیده

فعل مرکب بحث انگیزترین موضوع در دستور زبان فارسی است و دستوریان درباره آن بحثهای بسیار کرده و نظرات متفاوت و حتی متضادی داده‌اند و اکثر در تشخیص فعل مرکب دچار سردرگمی شده‌اند و بسیاری از آنچه فعل مرکب یا مصدر مرکب مثال آورده‌اند فعل مرکب نیست؛ مثل: سوگند خوردن که سوگند مفعول است؛ باز هم همان سوگند را خورد. یا مسند است مانند ترش شدن به معنی ترشیدن که ترش مسند است.

واژه‌های کلیدی:

فعل مرکب، فعل ساده، مفعول، مسند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

لغت نامه دهخدا نوشته استاد علامه دهخدا، جامعترین لغت نامه به زبان فارسی است. با این همه یک اشکال عمده‌ای در آنست و آن این‌که بسیاری از مصدرهای فعل مرکب که در آن آمده، مصدر فعل مرکب نیست بلکه مفعول + فعل است؛ یا مسند + فعل مثل: آب خوردن، آب دادن یا آبستن شدن یا آبستن گشتن و غیره.

آیا آب خوردن مصدر مرکب است؟ اگر چنین است پس ماضی ساده آن چنین خواهد بود:

آب خوردیم	آب خوردم
آب خوردید	آب خوردی
آب خوردند	آب خورد

آب خوردم و ... ، فعل مرکب است یا مفعول + فعل؟

اگر آب خوردن فعل مرکب باشد پس هر خوردنی با فعل خوردن، فعل مرکب می‌شود، مثل: نوشابه خوردن، دوغ خوردن و هر خوردنی دیگر مثل: خیار، زردآلو، آناناس، پسته... ، آبگوشت، شیر و... ؛ یعنی هزاران فعل مرکب خواهیم داشت.

هم‌چنین آبستن شدن اگر مصدر فعل مرکب باشد در جمله فلانی آبستن شد، آبستن شد باید فعل مرکب باشد. حال آنکه مسند + فعل است و الاً خسته شدن، خوشحال شدن، گرم شدن و اصولاً هر صفت + شدن باید فعل مرکب باشد یعنی با صفت نیز هزاران فعل مرکب خواهیم داشت.

پس آب خوردن و نظایر آن؛ و آبستن شدن و نظایر آن؛ مصدر فعل مرکب نیستند. اصولاً از نظر دستوری چه فرقی است میان هندوانه خریدن یا تربچه کاشتن با آب خوردن؟ به این مثالها توجه کنید:

هندوانه‌ای خریدم (هندوانه نکره است)

هندوانه را خریدم (هندوانه معرفه است)

هندوانه خریدم (هندوانه اسم جنس است)

نظیر آن:

آبی خوردم (نکره)
 آب را خوردم (معرفه)
 آب خوردم (اسم جنس)

پس آب خوردن و آب دادن و نظایر اینها مصدر فعل مرکب نیست. مصدر مرکب مثل فراموش کردن است که نمی‌شود گفت: فراموشی کردن، فراموشی را کردم... هم‌چنین گوش دادن، دست زدن. (به معنی اقدام کردن)

به هر حال آب خوردن و آبستن شدن و نظایر اینها واژه مرکب نیستند و جایشان در لغت نامه نیست. زیرا اینها در حقیقت جمله هستند: علی آب خورد. او آبستن گردید. علت این‌که در لغت نامه آب خوردن و... مصدر مرکب پنداشته شده این است که دستور نویسندگان، فعل مرکب را نشناخته‌اند و هرچه نوشته‌اند نادرست است. برای مثال به چند دستور زبان مراجعه می‌کنیم.

در دستور «پنج استاد» برای فعل مرکب این دو مثال آمده است: برداشتن، سخن گفتن (قریب و دیگران، ۱۳۵۰: ص ۳۸ جلد دوم) این دو مثال هیچ‌کدام فعل مرکب نیست زیرا «برداشتن» فعل پیشوندی است، سخن گفتن مفعول + فعل: من «سخن گفتم». من سخنی گفتم. من همان سخن را گفتم.

در دستور زبان فارسی «محمدجواد شریعت» ص ۱۴۰ برای فعل مرکب این مثالها آمده است. بازی کردن، خوشحال کردن و...

این مثالها نیز فعل مرکب نیستند؛ در مثال اول بازی مفعول است: برو بازی را بکن. در مثال دوم مسند: مرا خوشحال تر کرد.

در دستور زبان فارسی «انوری، گیوی» نیز این مثالها آمده: پراکنده ساخت، درو کرد، تحصیل کرد. این مثالها نیز فعل مرکب نیستند؛ زیرا پراکنده «مسند» است و ساخت به معنی «گردانید» است و فعل اسنادی؛ و می‌توان گفت پراکنده‌تر ساخت.

در دستور زبان فارسی نوشته «دکتر ع. خیامپور» (۱۳۳۸/ ص ۴۳ پاورقی) خشنود ساختن، باز کردن، پاک کردن، گرم کردن فعل مرکب پنداشته شده؛ حال آن‌که هیچ‌یک

فعل مرکب نیست زیرا در همه مثالها جزء پیش از فعل، مسند است: خشنود ساخت = خشنود کرد = خشنود گردانید

از طرفی می‌توان گفت خشنود تر ساخت، «باز کرد» را هم می‌توان گفت بازتر کرد... در دستور از «کلمه تا کلام نوشته دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی» (۱۳۶۸ چاپ چهارم/ص ۱۲۷) فعلهای «بخیه زدن» و «شتاب کردن» فعل مرکب پنداشته شد، حال آنکه جزء اول اینها گسترش پذیر است و می‌توان گفت بخیه خوبی زد، شتاب بسیار کرد. بنابراین این‌ها، پس فعل مرکب نیستند.

در کتاب دستور زبان فارسی ۲ نوشته دکتر حسن انوری، دکتر احمدی گیوی (۱۳۷۴ ص ۲۳)، پراکنده ساخت، درو کرد، ورزش کرد و... فعل‌های مرکب پنداشته شده‌اند، حال آن‌که هیچ‌یک فعل مرکب نیست.

در کتاب دستور زبان فارسی نوشته ل. پ، الول ساتن؛

Elementary Persian grammar, by L.P.F (well-Sutton)
(1969. Cambridge p.94)

باز کردن، پیش رفتن، بیدار کردن، بیدار شدن، بلند کردن و... پایین آوردن فعل مرکب پنداشته شده‌اند حال آن‌که هیچ‌یک فعل مرکب نیستند، در «پیش رفتن» و «پایین آوردن» جزء اول قید است و در بقیه، جزء اول مسند است.

در کتاب دستور مفصل فارسی امروز نوشته «دکتر خسرو فرشید ورد» این مثالها نیز برای فعل مرکب آمده است: کار کردن، زیاد شدن، پاک کردن و... (۱۳۸۲، چاپ اول /صص ۲-۴۱۳) ولی این‌ها فعل مرکب نیست زیرا، جزء اول در مثال اول مفعول و در دو مثال دیگر مسند است: کار را کرد. افتخارات زیاد شد. شیشه را پاکتر کرد.

در کتاب دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی، فرهنگ و ادب نوشته دکتر علی اشرف صادقی، غلامرضا ارژنگ (۱۳۶۲/ص ۸۰) این مثالها برای فعل مرکب آمده است: کوشش کردن، آشکار ساختن، زنده ساختن، آشکار نمودن، آشکار گشتن، موج زدن، تکان خوردن و...؛ اما هیچ‌کدام فعل مرکب نیست.

در دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری نوشته دکتر مهدی مشکوة الدینی (ویرایش دوم، ۱۳۰ ص ۱۳۳) این فعل برای مثال فعل مرکب آمده است: صلح کرده اند، کار می‌کرد، کشتی گرفتند، سفید کرد، آرام کرد؛ اما هیچ‌کدام فعل مرکب نیست؛ زیرا جزء

اول همه گسترش‌پذیر است: صلحی پایدار کرده‌اند، کار خوبی کرد، کشتی عالی گرفتند، بچه را آرامتر کرد، دیوار را سفیدتر کرد. در کتاب نحو زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تألیف، اقتباس و ترجمه دکتر سید علی میر عمادی (۱۳۷۶، ص ۸۹)، «مسموم کرد»، «خفه کرد»، «ترور کرد» به عنوان فعل آمده است؛ حال آنکه مسموم، خفه، ترور مسند هستند؛ زیرا کرد به معنی گردانید است و گردانید متعدی گردید؛ و صورت ناگذر آنها می‌شود: مسموم گردید، خفه گردید، ترور گردید.

به هر حال هیچ‌یک از دستوره‌های زبان فارسی، چه آنها که ایرانیان نوشته‌اند و چه آنها که خارجیان نوشته‌اند، مسأله فعل مرکب حل نشده است زیرا معیار علمی برای تشخیص ساده از مرکب را نداشته‌اند حال آنکه با معیار «گسترش‌پذیری» تشخیص مرکب از ساده آسان است: آب خوردن مصدر فعل مرکب نیست زیرا می‌توان گفت آبی خورد یا آب سبب خورد اما نمی‌توان گفت گوشی کرد یا گوشها کرد.

هم‌چنین می‌توان جزء اول کار کرد را گسترش داد و گفت: کار خوبی کرد، کارها کرد، کاری کرد، همان کار را کرد.

جزء اول سوگند خورد را نیز می‌توان گسترش داد؛ سوگندی خورد، سوگندها خورد، باز هم همان سوگند را خورد.

فعل "خورد" در این مثالها به معنی «ادا کرد» است.

با توجه به آنچه گذشت در زمانی که علامه دهخدا نوشتن لغت نامه را آغاز کرد و حتی بعدها که دیگران، آن را تکمیل کردند مسأله فعل مرکب ناشناخته بوده است و نمی‌توان بر آن زیاد خرده گرفت. هدف این پژوهش تشخیص این اشکال اساسی است تا در چاپهای بعد با رعایت نکاتی که در این پژوهش آمده است لغت نامه هم اعتبار علمی بیشتری پیدا کند و هم از حجمش کاسته گردد.

فهرست منابع

۱. محمدجواد شریعت، دستور زبان فارسی
۲. قریب و دیگران، ۱۳۵۰، دستور پنج استاد، ج ۱ و ۲
۳. ع خیامپور، دستور زبان فارسی، ۱۳۳۸
۴. علی سلطانی‌گردفرامرزی، کلمه تا کلام، ۱۳۶۸، چاپ چهارم
۵. حسن انوری، احمدی گیوی، ۱۳۷۴، دستور زبان فارسی ۲، چاپ دوازدهم
۶. دستور زبان فارسی، نوشته ل.پ، الول ساتن
Elementary persian grammar, by L.P.F (well-sutton) (1969-combr; dge p.94)
۷. خسرو فرشیدورد، ۱۳۸۲، دستور مفصل فارسی امروز، چاپ اول
۸. علی اشرف صادقی، غلامرضا ارژنگ، ۱۳۶۲، دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ و ادب
۹. مهدی مشکوة‌الدینی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری
۱۰. نحو زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، تألیف و اقتباس و ترجمه دکتر سیدعلی میرعمادی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی